

فصل دوم

عبدالصمد کامبخش

۹- کامبخش، کامران، کمینترن

عبدالصمد کامبخش شوهرخواهر کیانوری، کسی است که کیانوری را از فاشیسم به سوی کمونیسم هدایت کرد و به او وعده داد، کیک و شراب، روی میز مسکو چیده شده و منتظر آنهاست. کامبخش یکی از بزرگترین رهبران حزب توده است که در دسیسه چینی و توطئه گری عدیل و بدیلی ندارد. کیانوری ترقی و مقامات خود را در سلسله مراتب کمونیسم مدیون کامبخش است. لذا خیلی برای او مایه گذاشته است. بگذریم از اینکه کیانوری در این مراحل حتی خود کامبخش را هم جا گذاشت و از او جلو زد.

انور خامه‌ای که به علت چندین سال تماس و کار با کامبخش، بسیار خوب روانشناسی او را تحلیل کرده، در جلد اول خاطرات خود می‌نویسد کامبخش از ارقه‌ترین آدم‌های روزگار بود (ص ۳۵) او برای بدست آوردن دل مقامات شوروی و پیشه‌وری هرکسی از جمله فداکارترین افسران مثل سرهنگ آذر را قربانی کرد و سمت شایسته و حساسش را در ریاست ستاد ارتش فرقه از او گرفت (ص ۴۵) کامبخش دو خصلت بارز داشت، یکی اینکه ماکیاولیست تمام عباری بود و دیگر اینکه به شدت شوروی پرست بود. در حالی که او نه ذره‌ای حس ناسیونالیستی یعنی میهن پرستی داشت،

نه یک مارکسیت و کمونیست با ایمان و عقیده بود. آنچه او مارکسیسم و کمونیسم می‌نامید چیزی جز دفاع بی‌قید و شرط از منافع شوروی و تبعیت کورکورانه از سیاست شوروی نبود. کامبخش یک عامل سر سپرده شوروی و چیزی بالاتر از یک جاسوس برای شوروی بود و «اگر سیاست شوروی اقتضا می‌کرد که تمام ایران یا بخشی از آن را در تحت استعمار انگلیس یا امریکا یا هر قدرت دیگری در آید با جان و دل این سیاست را بر عهده می‌گرفت» سراسر وجود کامبخش به شوروی تعلق داشت. برعکس در تمام وجود او کمترین شوقی از ایران دوستی و علاقه به مردم ایران وجود نداشت. او در تمام عمر یا در شوروی (وبلوک شرقی) زندگی کرد، یا در ایران حیات خود را صرف خدمت به شوروی و خیانت به ملت ایران کرد.^۱ خامه‌ای ضمن ۳۲ صفحه که به تشریح روحیات و اخلاق و عادات کامبخش پرداخته، مثال‌های جالبی از دوز و کلک‌های او ثبت کرده است.

کیانوری می‌نویسد وقتی کامبخش از تحصیل در مسکو به ایران بازگشت «ابتدا در اداره راه شوسه که توسط مستشاری شوروی اداره می‌شد کار کرد و سپس به‌مکلاور اداره تجارت شوروی پرداخت و مدتی هم در شیراز بود»^۲ ولی نمی‌گوید در شیراز چه می‌کرد. طبق اعترافات کامبخش در پرونده ۵۳ نفر، وی مدتی به عنوان کارمند اداره کنسولگری شوروی در شیراز اشتغال داشت. مسئله البته مهم است و حتماً از قلم افتاده تا منظور کیانوری از جمله بعدی که می‌گوید «در این زمان من برای حزب کمونیست فعالیت داشتم» پنهان بماند. در واقع مأموریت کامبخش در شیراز، فعالیت بین عشایر استان فارس بود. حمید احمدی معروف به ناخدا انور می‌نویسد در سال‌های ۷ - ۱۳۰۵ که کامبخش در شیراز بود حزب کمونیست ایران هیچ‌گونه فعالیتی نداشت و اصلاً کامبخش در این تشکیلات وارد نشده بود که کار مبارزاتی انجام بدهد. کیانوری این ادعا را کرده که مأموریت اطلاعاتی کامبخش مکتوم بماند. بعلاوه کیانوری تلاش کرده «تا برای کامبخش که هیچ‌گاه عضو حزب کمونیست ایران نبوده کارنامه سیاسی... در این

۱- پنجاه نفر و سه نفر، ص ۴۹

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۲

حزب بسازد تا ماهیت کارمندی اطلاعاتی وی در دستگاه شوروی‌ها که نفوذ در درون گروه ارانی بوده... در سایه قرار دهد» کامبخش بعداً به کمک نصرالله اصلانی (کامران) و از طریق صغری دهنزاد موفق می‌شود این مأموریت را که از طرف گ.ک.پ. او (سلف کا.گ.ب) به او محول شده بود، انجام دهد.^۱

اما این مهمتر است که مصاحبه‌کننده می‌گوید «ظاهراً از سال ۱۳۱۳ است که از طرف کمیترین دستور تجدید سازمان حزب کمونیست ایران به افرادی چون کامران، کامبخش، سیامک و ارانی داده شد»^۲ مصاحبه‌کننده ظاهراً به تاریخ فعالیت کمونیستی در ایران کاملاً وارد است. با وجود این در سؤال اخیر خود چنین القا می‌کند که گویا فعالیت حزب کمونیست ایران در سال‌های بعد از ۱۳۱۰ با عضویت کامبخش و کامران و سیامک (سرهنگ بعدی که پس از کودتا ۲۸ مرداد تیر باران شد) شروع شده بود و سپس دکتر ارانی با کمک ایرج اسکندری و بزرگ علوی در سال ۱۳۱۲ مجله دنیا را منتشر کرد و هسته اولیه حزب کمونیست را به وجود آورد. بعد در ۱۳۱۳ به دستور کمیترین، کامران فرستاد می‌شود و کامبخش را به ارانی معرفی می‌کند. کیانوری از این تاریخچه‌سازی اشتباه‌آمیز به عمد پیروی می‌کند و می‌گوید «به هر حال ارانی... با کمیترین تماس گرفت و کمیترین هم او را به کامبخش و سیامک مربوط کرد. در این دوره حزب کمونیست ایران به رهبری سه نفر، دکتر ارانی، کامبخش، سیامک تشکیل شد»^۳ اینها تمام شنیده‌ها و ساخته‌های بعدی کیانوری است. زیرا خود مطلقاً آن دوران را درک نکرده است. کسانی که در متن فعالیت‌های آن زمان بوده‌اند، وجود سیامک را در گروه ۵۳ نفر قویاً رد می‌کنند. سیامک هرگز با دکتر ارانی مربوط نگردید و ارانی هم هرگز سیامک را نشناخت. در آن موقع، رهبری حزب کمونیست را سه نفر، دکتر ارانی به عنوان دبیر کل، کامبخش مسئول تشکیلات و دکتر محمد بهرامی به عنوان مسئول امور مالی برعهده داشتند.

۱- آدینه «ارانی کمونیست نبود» شماره ۸۹، بهمن ۱۳۷۲، ص ۶۴

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۵۰

۳- همان قبلی، ص ۵۱

۱۰- ستوان سیامک و سابقه ۲۵ ساله

دکتر خامه‌ای در مصاحبه‌ای که اخیراً انجام داده روی همین تاریخچه‌سازی حزب توده تکیه کرده و گفته «مسئله این است که سرهنگ سیامک اصلاً صحبتش نبود تا این اواخر (این اواخر که می‌گویم بعد از ۲۸ مرداد است) سال ۳۶ در پلنوم حزب توده آقای کامبخش برای اولین بار گفته است که سرهنگ سیامک هم جزء آن هیئت مرکزی ۵۳ نفر بوده. تا آن تاریخ هیچ کس صحبت سرهنگ سیامک را حتی بعد از اینکه سیامک را شناختیم، بعد از دستگیریش، و بعد از اینکه اعدام شد بدین صورت پیش نکشیده بود و باز هم کسی مسئله را ارائه نداد» خامه‌ای ضمن شرح مستدلی ادامه می‌دهد که اصلانی (کامران) در ۱۳۱۰ اعتصابی در اصفهان راه انداخته بود و به همین جهت بازداشت شد. در راه تهران ستوان سیامک که همین سرهنگ سیامک باشد او را فرار داد «اینکه سیامک در ۳ - ۱۳۰۲ طرفدار شوروی بوده و بیشتر حتی در مسائل جاسوسی کار می‌کرده مسلم است» و به علت اشتراک عقاید کمونیستی و مسائل فرار کامران را جور می‌کند «اینها را ما می‌دانستیم. ولی اینکه سیامک جزء جریان ۵۳ نفر بوده خبری بود که هیچ کس، نه کامکار [صادق پور] که او را می‌شناخت و در شوروی هم با او بود و نه بقراطی که او هم با اصلانی در آنجا ارتباط داشت، نه خود کامبخش مدعی آن نبود. تا آنکه در... پلنوم چهارم کامبخش گفت که سه نفر کمیته مرکزی را تشکیل می‌دادند و این سه نفر من بودم و ارانی و سیامک» خامه‌ای قرینه‌ای که بر این مدعا می‌آورد، گفته منسوب به خود سرهنگ سیامک است. می‌گوید از قول سرهنگ سیامک نقل می‌کنند که در زندان، بعد از صدور حکم و قبل از اعدام، گفته بود «من از ۱۳۰۲ تا بعد از بهمن ۲۷، بیست و پنج سال جدا کار کردم و گیر نیفتادم. شما پدر سوخته‌ها آمدید و من را کشیدید در این سازمان افسری و من را به کشتن دادید» این هم مؤید نظری است که ادعای کامبخش را که سیامک در سازمان سیاسی بود، رد می‌کند و به خاطر این گفته بود که خود را تبرئه کرده باشد.^۱

به این تربیت معلوم می‌شود کامبخش به قصد نجات خود از گناه لو دادن ۵۳ نفر (که گفته بود آنها را لو دادم تا هسته جاسوسی سیامک را نجات داده باشم!) پس از ۲۰ سال موضوع مرکزیت جریان دکتر ارانی را کشف می‌کند که با شرکت سیامک تشکیل شده بود و ضمن پلنوم چهارم، در سال ۱۳۳۶ ناگهان متوجه می‌گردد که دکتر بهرامی در این مرکز سه نفری جایی نداشته و سیامک را به جای او گذاشته است. ولی نه کامبخش و نه کیانوری راجع به مسئولیت سیامک در این مرکز صحبتی نکرده، فراموش کرده‌اند بگویند آیا سیامک مسئول امور مالی بوده یا کار دیگری به عهده داشته است. کیانوری همین تاریخچه جعلی را تا امروز ادامه داده است و در مورد دکتر ارانی نیز دست به سندسازی‌هایی زده که به عنوان تاریخ رسمی در منابع و مطبوعات حزبی ثبت شده است. از آن پس به جای هرگونه بررسی جدید و استخراج شرح درست وقایع، از همین منابع ساختگی استفاده می‌گردد. این مسئله را حمید احمدی ضمن تحقیقی مستند و جالب بر ملا نموده است.^۱

۱۱- سرنوشت کامران

چنانچه دیدیم کامران قزوینی (نصرالله اصلانی) از جانب کمیتنر مأموریت پیدا می‌کند با گروه دکتر ارانی ارتباط بگیرد. پس از گرفتار شدن گروه ۵۳ نفر، کامران به شوروی گریخت و در تصفیه‌های استالینی در سال‌های ۳۹ - ۱۹۳۷ کشته شد. اما کیانوری در علت کشته شدن او سکوت کرده است. انتظار داشتیم خاطرات کیانوری حداقل به حل یکی مجهولات جریان کمونیسم در ایران کمک کند. ما حدس می‌زنیم که یکی از مهمترین اتهامات علیه کامران که منجر به اعدام او شد، لو رفتن گروه ۵۳ نفر بود. به این تربیت اگر کامبخش هم گرفتار نشده و به شوروی فرار کرده بود، به طریق اولی اعدام می‌گردید. البته بعدها توانست پس از مرگ استالین ورق را به نفع خود برگرداند.

۱- «ارانی کمونیست نبود» آدینه، شماره‌های ۸۸ مورخ دیماه و ۸۹ مورخ بهمن ۱۳۷۲

۱۲- ارتباطات کامبخش

کیانوری می‌خواهد کامبخش را در رهبری و سلامت نفس بسیار بزرگتر آنچه بود وانمود نماید؛ سایرین را افسران جزء و در برابر آنان کامبخش را همچون ژنرال چهار و پنج ستاره ارتش نشان می‌دهد و او را یکی از کمونیست‌های تراز بالا و بسیار مؤمن می‌داند که نزد مقامات شوروی از نفوذ بی‌چون و چرایی برخوردار بوده است و به اصطلاح حق آب و گل و حریم او را کاملاً رعایت می‌کند. به همین جهت می‌گوید تماس کامبخش فقط از طریق حزب کمونیست شوروی و بطور مستقیم از کانال کمیته مرکزی آن حزب بوده است.^۱ در حالی که بسیاری از آگاهان سیاسی و حزبی با صراحت گفته و نوشته‌اند که ارتباط کامبخش محدود به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نبوده و او با سازمان کا.گ.ب. ارتش و پلیس شوروی، جی.آر.یو (اطلاعات و امنیت ارتش سرخ) ادارات دولتی، حتی مؤسسات اقتصادی و بازرگانی شوروی مربوط بوده است.

برای اینکه به میزان شوروی پرستی کور کامبخش - که ریشه ارتباط‌های متعدد او با نهادهای مختلف شوروی است - پی ببریم و ضمناً با استقلال رأی خسرو روزبه آشنا شویم، ماجرای زیر را به روایت دکتر حسن نظری می‌شنویم:

در سال ۱۳۲۴، پس از قیام خونین افسران خراسان، رکن دوم ستاد ارتش و دژبان مرکز با شدت بیشتری به جستجوی افسران فراری پرداختند... سروان آگهی و ستوان یکم موسوی پنهان می‌شوند و سروان رحمانی بازداشت می‌گردد... کامبخش با تباتی شوروی‌ها بر آن می‌شود تا خسرو روزبه و سروان یوسف مرتضوی و ستوان یکم حسن نظری را که برای هر سه نفرشان احساس خطر می‌شد، به نقطه «امنی» برساند (اسامی که ذکر کردیم اعضای سازمان نظامی حزب توده بودند) قرار بود کامبخش با اتومبیل دکتر کشاورز (که خودش رانندگی می‌کرد) دنبال آن سه نفر برود و تاپای یک هواپیمای شوروی در فرودگاه مهرآباد برساند. اما روزبه نیامده بود و گفته بود: تا من

ندانم به کجا می بریدم. نخواهم آمد. وقتی کامبخش - بدون روزبه - با بقیه سوار اتومبیل شد «هرچه می توانست به روزبه بدو بپراهم گفت» کامبخش می گفت «مرد که خیال می کند رفقای شوروی باید مسیر راهی را که آقا یعنی روزبه | باید طی کند، کتبی باید به اطلاع وی برسانند... چنین آدمی که به رفقای شوروی اعتماد نداشته باشد، به درد حزب نمی نخورد... رفقای شوروی به ما این همه ارزش قائل شده و یک هواپیما فرستاده اند تا شما سه نفر را به جای امنی برساند. آقا | روزبه | می گوید من باید بدانم که رفقای شوروی مرا به کجا می برند، مگر می شود پرسید؟ همین پرسش یعنی بی اعتمادی به آنان!»^۱

همین گفته های کامبخش، کلید حل بسیاری از معماها، مشکلات، اعتراضات، جدائی ها، اختلافات بنیادی و... در حزب توده است. باری، آنها با خوشحالی منتظر نشستن در خاک شوروی بودند. در حالی که پس از ساعتی پرواز، در «بندر پهلوی» فرود آمدند تا بعدها روانه سرنوشت خود در آذربایجان و کوچ به شوروی شوند. کامبخش، آموزگار بزرگ و الگوی اکثر رهبران حزب توده بود!

۱۳- کامبخش و ۵۳ نفر

ظاهراً آنچه مسلم است، کامبخش اکثریت گروه ارانی (بیش از ۴۰ نفر) را لو داده است. حرف های ضد نقیضی که کامبخش برای دفاع از این اعترافات در طول سالیان دراز گفته - چه قبل از محاکمه ۵۳ نفر، چه بعد از دادگاه، چه پس از آزادی و تشکیل حزب توده و چه در سال های اقامت در خارج از کشور - تمام را کیانوری به عنوان نصوص غیرقابل انکار در خاطرات خود آورده و کوشیده است تا کامبخش را از کلیه اتهامات تبرئه کند. مصاحبه کننده نیز تلاشی ناموفق داشته تا لو دادن ۵۳ نفر وسیله کامبخش را به علت حفظ «تشکیلات مخفی» فوق حزبی (خیالی!) و سالم باقی گذاردن

۱- دکتر ح - نظری (غازیانی) گماشتگیهای بد فرجام، یادبودها و یادمانده هایی از سازمان پنهانی ارتش، انتشارات مرد امروز (۱۳۷۱)، صص ۵۹ و ۶۰، تأکیدها افزوده شده است.

«سازمان نظامی که سیامک در رأسش بود» جلوه دهد^۱

کیانوری در دفاع از کامبخش می نویسد:

خود کامبخش چه می گوید؟ بعد از آزاد شدن کامبخش، از پذیرش او به حزب امتناع کردند. کامبخش نامه‌ای به کمیترین نوشت و دلایل اینکه اطلاعاتی را داده، چه اطلاعاتی را داده، چه اطلاعاتی را قبلاً پلیس داشته، شرح داد. رونوشت این نامه هنوز هم نزد خواهرم اختر است. کامبخش در این نامه به کمیترین اعتراض فوق‌العاده سخت می‌کند که چندبار به شما گفتم که فردی مثل شورشیان صلاحیت ندارد که رابط باشد. این شما هستید که ما را لو دادید. زمان استالین کامبخش چنین چنین نامه‌ای داده بود. کامبخش در این نامه این طور استدلال کرده که پس از بازداشت در اولین برخورد به سرپاس مختاری - رئیس شهربانی - متوجه می‌شود که او با استناد به بازداشت پیشین وی می‌خواهد برای این گروه پرونده جاسوسی ترتیب بدهد. کامبخش تصمیم می‌گیرد که موضوع تشکیلات را از ارتباط با دولت شوروی خارج کرده و با طرح اینکه این سازمان کمونیستی بوده، مسئله جاسوسی را حذف کند. چنین شد و همانطور که محاکمات نشان داد، طبق قانون ۱۳۱۰ حداکثر محکومیتی که دکتر ارانی و کامبخش محکوم شدند همان ۱۰ سال بود. ولی اگر پرونده جاسوسی درست می‌شد، مسئله خیلی فرق می‌کرد.

مصاحبه‌کننده می‌پرسد: «چه کسانی این نامه را دیده‌اند؟»

کیانوری جواب می‌دهد: «طبری این نامه را دیده است» (استناد به یک متوفای

مشهور که سه سال قبل از انتشارات خاطرات کیانوری در گذشته است)

مصاحبه‌کننده می‌گوید: «آیا انور خامه‌ای این را دیده؟»

کیانوری در مقابل، می‌خواهد مسئله را به سادگی لوٹ کند و پاسخ می‌دهد:

انور ندیده. ولی انور جزو ارادتمندان کامبخش بود. او قبل از اینکه با انشعاب برود، جزو ارادتمندان کامبخش بود. اما زمانی که به یوگسلاوی رفته بود، پس از بازگشت [در سال ۱۳۲۶] برای طبری و من از طرف کامبخش پیغام آورد که در مازندران و غیره سازمان مخفی تشکیل بدهیم. مصاحبه کننده می گوید: «انور؟» کیانوری جواب می دهد:

خود انور! همان کسی که می گوید فلان و بهمان. من این را می گویم به شرفم و به هر چه آنچه برایم مقدس است سوگند، عین واقعیت است^۱ در صفحه ۵۶ این گفتگوی کوتاه جریان دارد: مصاحبه کننده می گوید «می گویند کامبخش ۵۳ نفر لو داد تا همین تشکیلات [نظامی] لورود» و کیانوری جواب می دهد «نه! خامه‌ای خودش گفته که لو رفتن ۵۳ نفر از جای دیگر است»

۱۴- دروغ‌های بد و بزرگ

کیانوری در این مبحث دروغ‌های بد و بزرگی گفته است:

اول- کیانوری هرگز توجه نکرده (یا کرده؟) که موضوع نامه کامبخش به کمیترین هیچ ارتباطی به پیغام کامبخش برای کار مخفی در مازندران ندارند. این دو موضوع، دو مقوله جداگانه هستند که کیانوری مخصوصاً آنها را به یکدیگر مربوط کرده تا در اثر خلط مبحث، جواب سؤال اول به فراموش سپرده شود. سؤال اصلی مربوط به این است که آیا کامبخش اساساً چنین نامه‌ای برای کمیترین نوشته یا ننوشته، و اصولاً او قدرت ارسال نامه‌ای گله آمیز، آن هم با گردن کلفتی، برای کمیترین - تحت سیطره استالین - را داشته یا نداشته است؟ ولی او به جای جواب به آن، موضوع دیگری را به میان می کشد تا پیگیری صحت و سقم نامه کامبخش در سایه قرار بگیرد: او هر در بسته‌ای را می کوبد، اول به مرده استناد می کند که کافی نیست، بعد به خامه‌ای توسل می جوید که حی و حاضر است، ولی نمی تواند خامه‌ای را به شهادت بگیرد. از فوت و فن جدلی خود

نهایت استفاده را می‌برد و با طرح موضوع انحرافی، عاقبت نمی‌تواند وجود نامه کامبخش را مستند کند. از ارادت گذشته‌خامه‌ای به کامبخش سود می‌برد تا شاید از مرید سابق کامبخش، تأییدی بر این نامه بگیرد. تازه این موضوع انحرافی را که به نفع موضوع اول طرح می‌کند، به کلی خارج از واقعیت است.

دوم - انور خامه‌ای در جلد اول خاطرات خود با دقت و صراحت روشن کرده که لو رفتن بدنه اصلی و قسمت عمده افراد ۵۳ نفر از طرف کامبخش مسلم است و همه در این مورد اتفاق نظر دارند؛ یعنی مورد اجماع نویسندگان و خاطره‌نویسان - غیر از کیانوری - است. اصل پرونده بازپرسی زمان رضاشاه هم موجود است و قابل انکار نیست. شاید کیانوری از اینکه پرونده مذکور در حال حاضر موجود است، بی‌اطلاع باشد. کتاب پرونده پنجاه و سه نفر به همت حسین فرزانه که مؤید گفتار نگارنده است نیز به تازگی و بعد از نشر خاطرات کیانوری انتشار یافت. بنابراین بدون توجه به این پرونده - که اینک بخش‌های مهمی از آن در دسترس عموم است - کیانوری ادعاهایی نموده که با محتویات پرونده در تناقض آشکار می‌باشد.

سوم - توجیه و بهانه کامبخش در مورد چسباندن ۵۳ نفر به پرونده جاسوسی سابقش با اظهارات کیانوری در صفحه ۴۵ متناقض است و کذب پیشین او را آشکار می‌سازد. کامبخش را به اتهام جاسوسی بازداشت کردند، نه به اتهام فعالیت‌های کمونیستی. این موضوع را خود کامبخش نزد همه زندانیان ۵۳ نفر اقرار کرده و به عنوان دفاع از علت اعترافات خود گفته «اگر من اعتراف نمی‌کردم، پلیس تهدید می‌کرد که آن را به پرونده جاسوسی سابقم بچسبانند و همه را اعدام کنند»^۱ و کیانوری اکنون این بهانه دروغ را حقیقت تصویر می‌کند.

چهارم - حسین فرزانه در کتاب پرونده پنجاه و سه نفر فرضیه جالبی را مطرح می‌کند که البته قابل بررسی است. او می‌گوید احتمالاً سفارت شوروی برای عدم افشای پرونده جاسوسی که روابط بین‌المللی و سیاسی تهران - مسکو را سخت بحرانی می‌کرد،

۱- دکتر انور خامه‌ای، پنجاه نفر و سه نفر، انتشارات هفته، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۱۴

به کامبخش دستور داد نزد پلیس ایران برود و موضوع فعالیت کمونیستی ۵۳ نفر را لو بدهد. بنابراین کامبخش از چندین روز قبل از ۲۰ اردیبهشت که تاریخ رسمی اولین بازجویی اوست (مثلاً ۱۰ تا ۳۰ روز قبل) پیش پلیس بوده و جریانی را که «به هر جهت گروهشان لو رفته و راه گریزی برایشان وجود نداشته» است، به عنوان فعالیت کمونیستی گروه افشا می کند (عین پرونده بازجویی کامبخش که در کتاب فرزانه ثبت شده است نیز نشان می دهد که او گزارش مشروح و مفصلی داده، به جزئیات همه مسائل و روابط اعتراف کرده است) و در نتیجه، پرونده جاسوسی برای آنها مفتوح نگردید. کامبخش بعداً تاریخ بازجویی خود را به زمانی که با سایر بازجویی ها هماهنگی داشته باشد، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ گذاشت یابا جای او این تاریخ را گذاشتند^۱. به این ترتیب تاریخ بازجویی کامبخش می تواند تقلبی باشد. اما عیب فرضیه فرزانه این است که روشن نمی کند جریان ۵۳ نفر از چه تاریخی و توسط چه کسی لو رفته بود؟ چگونه این ماجرای مهم افشا شده بود که سفارت شوروی به آن ترفند و تاکتیک مبادرت ورزید و در نتیجه، کامبخش و ۵۲ دیگر را سپر بلا ساخت تا جریان جاسوسی پوشیده بماند؟ اگر گروهشان لو رفته بود، جریان جاسوسی کامبخش هم برای پلیس روشن بود و بنابراین نیازی به تاکتیک سفارت شوروی نبود که کامبخش را فدا کند. اگر هم قبلاً لو نرفته باشد، واضح است که کار سفارت شوروی حرکتی عبث بوده است. از طرف دیگر اگر فرضیه حسین فرزانه درست باشد، می توان به علت تبرئه کامبخش از طرف شوروی ها پی برد. آنها کامبخش را در مورد لو دادن ارانی، طی مراحل مختلف بی گناه اعلام کردند. به هر حال این فرضیه بسیار کشدار است و این بحث می تواند همین طور ادامه یابد. خامه ای نیز اظهارات فرزانه مبنی بر اینکه کامبخش اعترافات خود را ظرف چند هفته نموده است مستدلاً (و قبلاً) مردود اعلام کرده است.^۲

پنجم - موضوع نامه اغراق آمیز کامبخش به کمیترن «در زمان استالین» راجع به اینکه به چه علت اعتراف کرده، گمان می رود ادعای صرف باشد. اگر هم چنین نامه ای

۱- حسین فرزانه، پرونده پنجاه و سه نفر، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۲، ص ۴۴

۲- پنجاه نفر و سه نفر، صص ۱۱۴ و ۱۱۵

فرستاده باشد، خاضعانه و بسیار ملایمتر از آن است که کیانوری رنگ و لعاب داده است. خوب است کیانوری برای اثبات صحت مدعای خود، رونوشت آن را از خواهرش بخواهد و تکثیر و پخش کند. خواهر کیانوری - خانم اختر - دور از دسترس او نیست. به فرض که چنین نامه‌ای وجود داشته باشد، تازه از «خیانت آشکار» او نمی‌کاهد. ششم - اینکه خامه‌ای یا چندتن از اصلاح‌طلبان پیش از انشعاب، طوعاً یا کرهاً از کامبخش حرف شنوی داشتند موضوعی است که خود خامه‌ای ضمن خاطراتش نقل کرده است. البته این جریان، با سلطه‌ای که کامبخش در حزب توده و موقعیت ممتازی که نزد مقامات شوروی داشت طبیعی می‌نماید. گذشته از خامه‌ای، عده‌ای دیگر از روشنفکران برجسته رهبری حزب نیز تا مدتی اسیر افسون و نیرنگ کامبخش بودند.

۱۵- موضوع پیام‌ها

دو پیامی را که خامه‌ای از سوی کامبخش آورده بود، صراحتاً موضوع آنها را در جلد دوم خاطراتش تشریح کرده است. اما کیانوری در مورد این پیام که مدعی است راجع به کار در مازندران و تشکیل سازمان مخفی بوده و آن را با قید سوگند به شرف خود و آنچه برایش مقدس است تضمین نموده، به وضوح در ارائه حقیقت قلب کرده است. هدف اصلی پیام مذکور که خامه‌ای در باکو از کامبخش گرفته و به کیانوری سپرده، سلب اختیار فرقه دموکرات آذربایجان از پیشه‌وری و تدارک زمینه تصفیه و قتل وی بوده است. موضوع پیام، تشکیل یک کمیته سری فوق حزبی به رهبری پنج تن افراد مورد اعتماد کامبخش، یعنی به ترتیب ارجحیت کیانوری، طبری، قاسمی، قریشی و قدوه و سپردن کار حزب و فرقه به آنان بود. این کمیته سری مافوق هیئت اجرائیه و کمیته مرکزی و تفتیش کل و غیره، و حاکم بر سرنوشت تمامی ارگان‌های حزب قرار داشت.^۱ خامه‌ای فقط وظیفه انتقال این پیام خیلی محرمانه را عهده‌دار بود و خود در آن عضویت نداشت.

۱- فرصت بزرگ از دست رفته «ملاقات با پیشه‌وری و مأموریت مهم من» صص ۳۸۴ تا ۳۸۷

ادعای کیانوری مبنی بر عزیمت خودش، طبری و خامه‌ای به مازندران (آن هم در سال ۱۳۲۶ یعنی فقط چند ماه پس از شکست وقایع آذربایجان و فرقه دموکرات) برای تشکیل سازمان مخفی بسیار بی‌ربط است. زیرا در حالی که مازندران زیر قدرت خشن حکومت نظامی و اختناق کامل به سر می‌برد، هرگونه مأموریت مخفی در آنجا به قدری بی‌منطق بود که فقط می‌تواند مختص ذوق داستان‌سرایی کیانوری باشد. اگر هم قرار بود در آن موقعیت و برای آن کار مخفی کسانی به مازندران اعزام شوند، عقل سلیم حکم می‌کرد که از افراد غیرمعروف و حتی ناشناس باشند. نه این سه تن که مثل گاوپیشانی سفید بودند. آخر از دست اینها چه کاری برمی‌آمد؟

با پیام سری انتقال قدرت وسیله انور خامه‌ای از سوی کامبخش و پیشه‌وری. آقای کیانوری به صورت اولین و مهمترین عضو کمیته ۵ نفری فوق حزبی در آمد. از وجود این کمیته فرا حزبی که مبتنی بر هیچ‌گونه انتخاباتی نبود، هیچ‌یک از رهبران تراز اول حزب توده اطلاع نداشتند. کمیته فوق‌الذکر، زندگی حزبی تمام اعضا و حتی برجستگان دفتر سیاسی حزب را رأساً و انتصاباً در دست می‌گرفت. در متن تلاش‌ها و پیشنهادات کامبخش، تنها تصمیم نهائی مقامات شوروی بود که مقرر می‌داشت فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده یک کاسه شوند. مسلماً مقامات امنیتی شوروی روی این پنج نفر، بخصوص فرد اول آن به دقت بررسی و مطالعه کرده بودند و به تک‌تک آنان کارنامه قبولی با معدل بالا داده بودند. آزمونی که امثال بهرامی و رادمنش و کشاورز و شرمینی و علوی و متقی و جودت و نوشین و بسیاری دیگر نمره قبولی نیاوردند. اینک فقط شخص کیانوری می‌تواند بگوید برای رسیدن به این درجه، با کجاها راه ارتباطی داشته است.

۱۶- اعترافات کامبخش

خود کامبخش چه می‌گوید؟! می‌گوید «وقتی مرا گرفتند، همه چیز مثل ... بزواز بود» و چون فقط او و دکتر ارانی همه افراد ۵۳ را می‌شناختند، کامبخش می‌گفت دکتر ارانی به تنهایی همه را لو داده است. بطوری که زندانیان به دکتر ارانی بدین شدند و او را

مسبب بدبختی خود می‌شناختند. ولی در واقع یک روز پس از بازجویی از کامبخش، بخش عمده ۵۳ نفر دستگیر شدند.

اینک کیانوری می‌گوید: «خامه‌ای خودش نوشته که لو رفتن ۵۳ نفر از جای دیگر است» جای دیگر کجاست؟ و چون خامه‌ای نوشته مقصر اولی (و نه مسبب اصلی لو رفتن عمده ۵۳ نفر) شورشیان بود. کیانوری طبق عادت مألوف در قلب تاریخ، می‌نویسد گیر افتادن آنها «از جای دیگر است» یعنی از جانب شورشیان می‌باشد که «خود خامه‌ای نوشته» است. واضح است که منظور خامه‌ای غیر از آن بوده که کیانوری به خاطر کامبخش بهره‌برداری می‌کند. خامه‌ای دقیقاً گفته منشاء گیر افتادن آنها شورشیان بود. اما کسی که بیشترین افراد گروه را لو داده، کامبخش بوده است. کیانوری هم حالا همان مدعیات دروغ کامبخش علیه ارانی را تکرار می‌کند تا کامبخش را با نقل قول متقلبانه از خامه‌ای تبرئه نماید. با این تفاوت که از دکتر ارانی به عنوان یک چهره آزاد، بی‌گناه و مثبت یاد می‌کند.

خامه‌ای حق مطلب را در بخش سوم از جلد اول خاطرات خود ادا کرده و

می‌گوید:

شورشیان قبل از کامبخش، هرچه می‌دانسته گفته است. اما مگر شورشیان چقدر می‌دانسته؟ محمد شورشیان، غیر از یک اعترافنامه رومانیتیک که ارتباطی به دستگیری اکثریت ۵۳ نفر نداشت، فقط پنج نفر را می‌شناخت. اینها عبارت بودند از دکتر ارانی، دکتر بهرامی، ضیالموتی، عباس آذری و «تنبورک» و همین پنج نفر را هم لو داد. شورشیان با چهره «تنبورک» آشنا بود. ولی اسم واقعی او را نمی‌دانست. وقتی از روی عکس کمونیست‌های با سابقه تنبورک را شناسایی می‌کند، پلیس تازه متوجه می‌شود منظور از او شخص کامبخش است. این تمامی آن چیزی است که شورشیان می‌دانست و بروز داد. اما زمانی که کامبخش دستگیر شد، از فردای آن روز، موج دستگیری افراد گروه شروع می‌شود.

قبل از رفتن ۵۳ نفر به دادگاه، قرار می‌شود برای آگاهی آنها از آنچه قبلاً گفته‌اند، پرونده بازپرسی زندانیان ۵۳ نفر در حضور همه قرائت گردد. پس از خواندن

اعترافات آنان در بازجویی، ثابت می‌شود که دکتر ارانی برخلاف تبلیغات دائم کامبخش به کلی بی‌گناه بوده، مظلوم واقع شده و بر همگان آشکار شد که باعث و بانی تمامی تیره‌روزی آنان کامبخش بوده است. هنگامی که پرونده کامبخش را شروع به خواندن می‌کنند، او از خجالت طاقت ماندن نمی‌آورد و بواسطی جمعیت را ترک می‌کند.^۱

۱۷- اسنادی که کامبخش را محکوم می‌کند

تفصیل ماجرا به این شرح می‌باشد:

روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ برای ۵۳ نفر یک روز سرنوشت‌ساز است. کامبخش در اولین بازجویی خود نه تنها گفته‌های شورشیان را تأیید می‌کند بلکه هرچه از این جریان می‌دانسته است شرح می‌دهد. اعترافات کامبخش صورت بازجویی ندارد بلکه... یک گزارش تمام و کمال و فصل‌بندی شده از کل جریان را می‌نویسد. به قول یکی از ۵۳ نفر... کامبخش بازجویی پس نداده، بلکه گزارشی برای کنگره حزب کمونیست نوشته بود... در فصل مربوط به تشکیلات، اسامی تمام اعضا و هواداران و حتی کسانی که کاندید برای تبلیغ شدن بودند با ذکر مشخصات، محل کار و آدرس تا آنجا که کامبخش می‌دانست آمده بود. از روی این صورت، پلیس روز سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت به شکار ۵۳ نفر پرداخت و در حدود ۴۰ نفر از آنها در همین روز بازداشت و بقیه به تدریج تا اوائل خرداد دستگیر شدند... دکتر ارانی پس از مقاومت زیاد، بالاخره پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت مجبور شد قسمتی از اعترافات کامبخش را تأیید کند... در جلسات بعدی بازجویی، اعترافات پیشین خود را تکذیب کرد و ناشی از فشار پلیس دانست... اعترافات کامبخش و شورشیان... واقعاً خیانت آشکار بود.^۲

۱- پنجاه نفر و سه نفر، ص ۱۴۵

۲- پنجاه نفر و سه نفر، تلخیص از صص ۱۰۳ و ۱۰۴

به این ترتیب به قول خامه‌ای، هرکس به هر عنوان که کامبخش از او نام برده بود دستگیر شد؛ ولو ارتباط سازمانی نداشت یا اصولاً به کمونیسم گرایش نشان نداده بود. بالعکس، بودند کسانی که ارتباط ارگانیک داشتند، ولی فقط به دلیل اینکه کامبخش اسم واقعی آنها را نمی‌دانست، دستگیر نشدند. این مطالب با نشر کتاب پرونده پنجاه سه نفر قویاً مورد تأیید قرار گرفته است.

کسانی که بر اثر سرنگهداری اشخاص، نام آنها در پرونده بروز نکرد عبارتند از نخست زنده‌یاد عبدالحسین نوشین که با بزرگ علوی تماس داشت و چون علوی نام او را محفوظ نگاه داشته بود در امان ماند... دیگری صادق چوبک که با حکمی ارتباط داشت و من هم اطلاع داشتم ولی به کامبخش گزارش نداده بودم... یک حوزه نیز جمال میری در بیروت تشکیل داده بود که در آن امیرعباس هویدا و حمید و مجید رهنما شرکت داشتند و میری به من گزارش داده بود ولی من به کامبخش نگفته بودم... چنانچه می‌بینید مسئولیت اصلی در دستگیری ۵۳ نفر و متلاشی شدن این جریان متوجه کامبخش است. درست است که شورشیان اولین گام را در لو دادن آن برداشته است. اما چنانچه گفتم او جز چند نفر، کس دیگری را نمی‌شناخت و آنها هم پس از بازداشت اعتراف نکردند و حتی منکر شناسایی شورشیان شدند... اما پس از اعترافات کامبخش وضع صورت دیگری به خود گرفته بود. او نه تنها هرچه می‌دانست گفت، بلکه جریان را از آنچه بود بسیار مهمتر جلوه داد... اکنون این سؤال پیش می‌آید که کامبخش... چرا به این صورت مفتضحانه اعتراف کرد... یکی اینکه می‌گفت مرا تهدید کردند که پرونده جاسوسی سابق مرا به جریان خواهند انداخت و همه ما را به دادگاه ارتش خواهند فرستاد. این دلیل قانع‌کننده نیست. چون اولاً - پرونده سابق او را به هیچ عنوان نمی‌شد با آنچه شورشیان گفته بود، به هم پیوند داد. ثانیاً - در آن پرونده نیز طبق اظهارات خود کامبخش هیچ مدرک مهمی وجود نداشته است که موجب محکومیت گردد. ثالثاً - به

فرض این کار را می‌کردند، در این صورت فقط پنج نفر در خطر می‌افتادند، ولی یک جریان از بین نمی‌رفت!... بیست سال بعد از آن، هنگامی که از نو این مسئله در کمیته مرکزی حزب توده در یکی از کشورهای کمونیستی مطرح می‌شود کامبخش دلیل دیگری ارائه می‌دهد و می‌گوید «تشکیلات» یک شاخه نظامی هم داشت که سرهنگ سیامک و چند نفر دیگر از افسران عضو آن بودند. من برای اینکه آنها شناخته نشوند این اعترافات را کردم تا توجه پلیس را به سوی دیگری معطوف داشته باشم. باید از کامبخش می‌پرسیدند به فرض اینکه این ادعا صحیح باشد، لو ندادن یک شاخه حزبی دلیل لو دادن قسمت‌های دیگر آن نمی‌شود. تو باید نه آن را می‌گفتی و نه این را... این جریان را نخستین بار شادروان اسماعیل رائین در سال ۱۳۵۴ برای من شرح داد که خود او هم از یکی از رهبران مهم حزب توده شنیده بود. پس از آن دو تن دیگر از کادرهای قدیمی حزب که در آن هنگام آنجا حضور داشته‌اند و بعداً به ایران بازگشته بودند نیز آن را هر کدام جداگانه تأیید کردند.^۱

نگارنده روایت مستند انور خامه‌ای را مخصوصاً مفصل نقل کردم تا حجت را تمام کرده باشم. مع الوصف چند نکته را باید یادآوری کنم

الف - دلیل ۲۰ سال بعد کامبخش در مورد شاخه نظامی، همان است که کیانوری به عنوان یک نص غیرقابل انکار دودستی به آن چسبیده و رهایش نمی‌کند.

ب - شاهد کامبخش برای این شاخه نظامی، سیامک و چند افسر بوده است. از بقیه افسران که نام نمی‌برد و سیامک را هم مطمئن است که دو سه سال قبل از ارائه دلیل جدید، تیرباران کرده‌اند و هرگز قادر نیست ادعای کامبخش را تأیید یا تکذیب کند.

ج - نگارنده نیز روایات خامه‌ای را از یکی از افراد سطح بالا و قدیمی حزب توده شنیده است. این شخصیت، بعلاوه از ارتباط کامبخش با منابع امنیتی شوروی داستان‌ها تعریف می‌کرد.

د - موضوع پرونده و اعترافات کامبخش در زندان و عکس‌العمل‌های قبل و بعد از دادگاه و همچنین رفتار ۵۳ نفر در قبال او را که به تفصیل خامه‌ای شرح داده، دو نفر از صدیق‌ترین افراد ۵۳ نفر نزد نگارنده، جداگانه و به دفعات تأیید کرده‌اند. این دو نفر عبارت‌اند از مهندس تقی مکی نژاد و دکتر علینقی حکمی که کیانوری هم در صداقتشان شکی ندارد.

ه - دکتر کشاورز نیز چندین سال پیش نوشته که در پلنوم چهارم کامبخش به جریان لو دادن گروه ۵۳ نفر، بدون اینکه شکنجه شده باشد، در مقابل ۸۰ نفر اعتراف کرده است. بطوری که «اسکندری در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مسکو کامبخش را خائن، بی‌شرف و قاتل ارانی نامید و سیلی جانانه‌ای به گوش او زد» ولی در تاریخ حزبی بر روی خیانت کامبخش لابد به دستور باقروف پرده کشیدند. کشاورز نقل می‌کند که دکتر ارانی در دفاع خود صریحاً به خیانت کامبخش اشاره کرده ولی گردانندگان حزب این قسمت از دفاعیات او را حذف نمودند. اما به مناسبت سی و پنجمین سالگرد ارانی که بروشور کوچکی چاپ و منتشر شد «تنظیم‌کننده فراموش کرد که همه دفاع دکتر ارانی را راجع به خیانت کامبخش حذف کند» قسمتی از گفته‌های ارانی که حذف نشد به این شرح است:

روز دوشنبه بیستم اردیبهشت ۱۳۱۶ در جزو دستگیر شدگان شخصی را شهربانی تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید به واسطه وجود یک پرونده و سابقه‌ای راجع به مشارالیه در دادرسی ارتش مؤثر واقع می‌شود. مشارالیه مجبور می‌شود تمام فائتری‌ها و افسانه‌های تلقین‌شده که شهربانی خود موجب و بافنده آن بوده است تصدیق کرده و از خود شاخ و برگ جعلی برای آن ترتیب دهد. صدق‌های کذب‌شده در این پرونده زیاد است. سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت تمام دستگیری‌ها به عمل آمد.

دکتر ارانی بدون ذکر نام کامبخش به وضوح نشانی او را می‌دهد.^۱ همین دفاعیه

۱- دکتر فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، انتشارات رواق، صص ۲۸ تا

ارانی را حزب توده در سال‌های اول تشکیل خود - با دستکاری‌هایی - منتشر کرد. ولی دکتر ارانی در بازجویی ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ اسم کامبخش را با صراحت ذکر کرده بود و او را مسبب لو رفتن ۵۳ نفر اعلام کرده بود. گواه این مدعا پرونده بازجویی‌های دکتر ارانی می‌باشد.^۱ این بازجویی و لایحه دکتر ارانی را حزب توده هیچ‌گاه منتشر نکرد.

۱۸- سایر گفته‌ها و نوشته‌ها

برای اینکه راه هرگونه انکار و گریزی بر کیانوری بسته شود و ثابت گردد که او برای دفاع بی‌جهت از خیانت‌های کامبخش دست به این‌گونه دفاعیه‌های تحریف‌آمیز می‌زند، باز هم به ارائه اسناد و مدارک دیگری مبادرت می‌نماییم.

اولاً - طرفداران کامبخش می‌گویند «این پرونده اتهامات کامبخش از نظر رفقای شوروی منتفی است. شوروی‌ها گفتند تمام پرونده پیش آنهاست و دقیقاً اطلاع دارند که کامبخش در ماجرای ۵۳ نفر هیچ‌گناهی نداشته است» ولی واقعیت همان است که یکی از کادرهای مهم حزب توده برای نگارنده تعریف کرده است:

وقتی ماجرای کامبخش و خیانت‌هایش در پلنوم چهارم (مسکو ۱۳۳۶) مطرح شد، جلسه به شدت متشنج گردید. رادمش که ریاست جلسه را به عهده داشت و بیرون رفت و با کاژونیکوف (kajev Nicof) نماینده حزب کمونیست شوروی صحبت کرد (کیهان مترجم بود) کاژو به رادمش گفته بود که کامبخش از نظر رفقای شوروی تقصیری ندارد و تبرئه است. دکتر رادمش به جلسه برگشت و گفته کاژو را تکرار کرد و در نتیجه بحث درباره پرونده کامبخش خاتمه یافت.

ثانیاً - بابک امیرخسروی می‌نویسد «کیانوری به روال همیشگی شلوغ می‌کند تا مسئله اساسی در میانه لوٹ گردد. گاه از اسکندری نقل می‌کند که گفته است: ضیالموتی، خامه‌ای و طبری هرکدام پس از بازداشت عده‌ای را معرفی کرده‌اند. اما هرگز نمی‌گویند

که خود اینها را کی لو داده است! کیانوری این حقیقت را که کامبخش هرکسی از ۵۳ نفر را می‌شناخته و حتی افرادی را که به تقریب می‌شناخته لو می‌دهد، بر زبان نمی‌آورد. بجاست گواهی اردشیر آوانسیان را در این باره و جریان اولین ملاقاتش با کامبخش در زندان را نقل بکنم [اردشیر] می‌گوید:

در زندان فهمیدم که کامبخش زمینه را طوری درست کرده است که آبروی ارانی را برده‌اند [ببرد؟] خود کامبخش تبلیغ نکرده بود. ولی طوری درست کرده بودند که این ارانی است که لو داده است و نه کامبخش. من وقتی کامبخش را می‌دیدم سلام می‌داد اخم می‌کردم. روشنفکران نظیر ایرج [اسکندری] و غیره مخالف بودند چون گندکاری کرده بود. دنبال من آمد و پولی به پلیس داده بود که بتواند با من حرف بزند. دیدم گریه کرد، گریه راستی. گفت حاضرم هرچه بگویند انجام بدهم. گفتم اول گندکاری‌ها که کرده‌ای توضیح بده. گفت من ۲۶ نفر را گیر داده‌ام... گفتم شرط این است که اولاً در زندان بایستی همراه ما مبارزه بکنی. گفت مرا یکبار سابقاً با دو جاسوس گرفتار کرده بودند. اما آن وقت آزاد کردند...^۱

تعداد، مسلماً بیشتر از ۲۶ نفر بوده است. بنا به پرونده محاکمات ۵۳ نفر که از آرشیو خصوصی یکی از دوستان مورد اعتماد در اختیار من گذاشته شده است کامبخش اسم بیش از ۵۰ نفر را گفته که بعضی از آنها در خارج بوده‌اند. بعضی را هم که در داخل کشور بوده‌اند به دلائل مختلف نگرفته‌اند. ولی اسم ۳۸ نفر از آنها جزو ۵۳ نفر به دادگاه رفته‌اند.^۲

ثالثاً - اینک پرونده‌های بازجویی ۹ نفر از ۵۳ نفر در کتاب حسین فرزانه به نام پرونده پنجاه و سه نفر در دسترس است. این ۹ نفر به ترتیب عبارت‌اند از محمد شورشیان، عبدالصمد کامبخش، دکتر ارانی، دکتر محمد بهرامی، بزرگ علوی، ایرج اسکندری، دکتر مرتضی یزدی، عباس نراقی و دکتر رضا رادمنش. از روی پرونده

۱- به نقل از زیرنویس خاطرات اسکندری، بخش دوم، ص ۵۹، و آن به نقل از منبع زیر

۲- بابک امیر خسروی، نقدی بر خاطرات کیانوری، اطلاعات ضمیمه، مورخ ۲۸ و ۲۹ شهریور ۱۳۲۷

بازجویی دکتر ارانی و کامبخش چند مطلب فهمیده می‌شود:

اول - آنچه دکتر خامه‌ای بدون در اختیار داشتن پرونده و امیر خسروی با داشتن پرونده راجع به اعترافات کامبخش گفته‌اند هر دو با واقعیات تطبیق می‌کند.

دوم - در بازجویی ۱۸ اردیبهشت از ارانی هیچ‌یک از اسرار گروه ۵۳ فاش نگردیده است. اما پس از بازجویی ۲۰ اردیبهشت از کامبخش که دیگر هیچ رازی مکتوم نماند، ارانی در بازجویی‌های ۲۲ و ۲۳ اردیبهشت مجبور شد تنها به بعضی از روابط اقرار کند و بخش‌هایی از اعترافات کامبخش را تأیید نماید (ارانی بعداً آنها را هم تکذیب کرد و اعترافاتش را به علت فشار پلیس دانست)

سوم - کامبخش در بازجویی اول (۲۰ اردیبهشت) پنجاه و چند اسم را نوشت که گفته امیر خسروی را تأیید می‌کند. آخرین اسمی که کامبخش آورد، طبری بود و بلافاصله بعد از نام او در بین الهلالین افزود «که اسمش از قلم افتاده بود»^۱ و شاید بدین وسیله تأسف خود را نسبت به فراموشی در نوشتن اسم طبری نشان می‌دهد. از این پنجاه و اندی نام، نزدیک به ۴۰ نفرشان در لیست ۵۳ نفری می‌باشد که پلیس دستگیر کرده است. این رقم تأیید ارقامی است که خامه‌ای و امیر خسروی - یکی به تقریب و دیگری دقیق - اظهار داشته‌اند.

به این ترتیب، وجود پرونده بازجویی کامبخش راه هرگونه چانه زدن و گریزی رابر کیانوری مسدود می‌کند.

فصل سوم

انتخاب مسیر سیاسی و فکری

۱۹- از هیتلر تا استالین

کیانوری تلاش عجیبی دارد تا «شایعه» علاقه به فاشیسم و عضویت خود را در سازمان جوانان حزب ناسیونال سوسیالیست رد کند. او لازمه پایان بخشیدن به این شایعات را نشان دادن علاقه مفرط به کمونیسم می‌داند. در این خط سیر، او گرایش به چپ را تا قبل از جنگ جهانی دوم و به تمایل در فعالیت‌های ۵۳ نفر، و حتی به نوعی رابطه با شخص دکتر ارانی کش می‌دهد و تاریخ را بنا به دلخواه خود قلب می‌کند و چیزی نمانده به اینجا برسد که اصلاً یک کمونیست مؤمن به دنیا آمده است!

ما فاشیست بودن کیانوری را هیچ حادثه اسف‌انگیزی نمی‌دانیم. در دوره جوانی عقیده‌ای پیدا کرد و بعد به سوی کمونیسم جلب شد. این مورد برای هرکسی می‌تواند پیش بیاید و تقریباً یک امر طبیعی و عادی است. تغییر عقیده در دوران مختلف سنی، پدیده خارق‌العاده‌ای نیست؛ مشروط بر اینکه واقعاً از روی اعتقاد باشد. به هر حال، از آنجا که اصرار دارد فاشیست نبوده، حتی کسانی که او را در جوانی متمایل به فاشیسم دانسته‌اند دروغگو می‌داند، ما منابع و قرائنی ارائه می‌دهیم تا روشن شود چه کسی دروغ می‌گوید، و منظور او از این دورغ‌ها چیست. در همین ابتدا یادآور شویم که

جوانی پرشور و آزاده، که سرش را به خاطر آرمان‌های ملی به باد داد در سال ۱۳۵۳ می‌نویسد «شاهزاده کیانوری، همان کسی است که تا قبل از سقوط حکومت رضاخان پیراهن قهوه‌ای نازی‌ها را به تن می‌کرد، ناگهان ۱۸۰ درجه رنگ عوض کرد» و به لطف شوهرخواهرش آقای کامبخش به آغوش کمونیسم پرید.^۱

اینک بجاست ضمن ارائه قرائنی درباره سابقه عضویت کیانوری در سازمان جوانان هیتلری، پاره‌ای از نظرات دیگران راجع به خصوصیات اخلاقی و ماهیت کرداری کیانوری که متصل به این سوابق است نیز ذکر شود. البته نقل اظهارات دیگران، به معنای تأیید تمامی آنها نیست.

۲۰- نظر ایرج اسکندری

«هرکس طبری و کیانوری را از نزدیک شناخته باشد می‌داند که اینها اصلاً عقیده به کمونیسم ندارند... غلام یحیی که خودش آدمی است ارتدکس، در مورد کیانوری به خود من گفت این آدم کمونیست نیست، این «آنا رخیست» است. البته آنارشیست بودنش هم معلوم نیست اما آدم بی‌ایمان و اپورتونیستی است. اپورتونیست به تمام معنا، به این معنی که هر جا باد بیاید بادش بدهد، کارا کتر شخصی و تربیت خانوادگی و اجتماعیش هم طوری است که به کسانی که ضعیف باشند زور می‌گوید و با فشار و هارت و پورت رفتار می‌کند و در مقابل قدرت چنان تسلیم است که آن سرش ناپیدا. آدم ترسویی هم هست. اینها را دیگر شخصاً می‌دانم. رفقا هم می‌دانند که من همیشه و به کرات گفته‌ام که این آدم علی‌رغم هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است.

ایشان تز دکترایش را که دکترای مهندسی است در سال ۱۹۳۹ یعنی در بحبوحه جنگ و موقعی که رضاشاه با هیتلر ساخته بود، در آخن، در اِکس لاشاپل [Aix - La Chapelle] گذرانده بود. ترش را برای من فرستاده‌اند.^۲ در آنجا صاف و ساده

۱- مصطفی شاعیان، چند برخورد، چرا حزب توده اتهام می‌زند؟ مقدمه، ص ۱ و ۲

۲- توضیح ویراستاران خاطرات اسکندری: مقدمه این تز در کیهان چاپ لندن، شماره ۲۴ آبان ۱۳۶۳ شمسی چاپ شده است.

طوری نوشته مثل اینکه تاریخ ایران با رضاشاه شروع شده و از خود رضاشاه به عنوان یک ژنی [génie = نابغه] تجلیل کرده است. بعدها فهمیدم علت مخفی کردنش چیست... وضع او در اوائل تشکیل حزب معلوم است. در آن زمان روزنامه مردم آنتی فاشیست منتشر می شد... مدیرش صفر نوعی بود. عباس نراقی را هم به عنوان مسئول روزنامه گذاشته بودیم. عباس نراقی الآن اینجا در پاریس است و زنده است. اگر او را دیدید از او پرسید. یکبار کیانوری به اداره روزنامه رفته بود و به او گفته بود «هیتلر می آید همه تان را به دار می زند. این چیزها چیست که می نویسید» روزنامه را گرفته و پاره کرده بود. تهدید کرده بود که پدرتان را در می آورند. تاریخ این حادثه ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ خورشیدی] و قبل از جنگ جهانی [در] استالینگراد بود. رضا روستا یک تئوری داشت و بر اساس آن می گفت این کیانوری و امثال او کمونیست های بعد از استالینگراد هستند. کیانوری البته حالا برای خودش یک بیوگرافی درست کرده و مدعی شده گویا با کمونیست های اروپا مربوط بوده است. البته ترش نشان می دهد که با کجاها مربوط بوده... من آدمی به دروغ گویی او ندیده ام... این آدم جلوی روی شما در یک جلسه مطلبی را می گوید، دو دقیقه بعد استدلال که می کنی، تا می بیند که در برابر استدلال مجاب می شود، می گوید من چنین حرفی نزدم و جلوی همه تکذیب می کند... همیشه می گفت من سند نمی دهم، برای اینکه هر وقت خواست بگوید من تکذیب می کنم. از این تیپ آدم، کمونیست که سهل است. هیچ عقیده سیاسی جز اپورتونیزم در نمی آید^۱ البته گمان نمی رود اسکندری موضوع کمونیست شدن کیانوری بعد از فتح استالینگراد را بطور جدی گفته باشد. او خواسته یا روحیات کیانوری را به طنز نشان داده باشد، یا نظر روستا را منعکس کرده باشد و یا واقعاً از جریان اطلاع نداشته است. کیانوری حدود ۱۰ ماه قبل از پیروزی استالینگراد به عضویت حزب توده درآمد.

۱- ابرج اسکندری، یادمانده ها و یادداشت های پراکنده، ۱۳۶۵ چاپ خارج از کشور، صص ۱۶۷ و ۱۶۸

۲۱- تحلیل خلیل ملکی

«دکتر کیانوری از فرار معلوم از اول ایمان و عقیده به آنچه می‌گفت نداشت. او زمانی در آلمان خود را در خدمت نازی‌ها قرار داده بود. در ضمن مسافرتی که به شوروی کرد و در آنجا به خصوص روابطش با یک شاهزاده خانم... محکمتر شد، خود را در خدمت یک دولت بیگانه قرار داد و منزل این زن و شوهر، کانون عملیات ضد ملی گردید»^۱

۲۲- اظهارات ضیاءالدین الموتی

قاسمی... در مسیر فعالیت‌های حزبی همیشه در مقامات بالای حزبی بود. بالاخره در جریان فرار از ایران به کشور شوروی از آن کشور گریخت و به مائوئیسم گرایید و دوست باوفای خود دکتر فروتن را نیز به همان راهی که خود رفته بود کشانید. کیانوری نیز در این سفر تا مرز آلمان غربی با رفقای خود پیش رفت اما با التماس و تضرع خواهرش دکتر اختر از این سفر منصرف شد و بازگشت. کیانوری در دوران تحصیلی در کشور آلمان نازی عضو جوانان فاشیست بود. پس از گذراندن دوره دکترای آرشیتکت و مراجعت به ایران، دستگاه حاکم ایران مانع از این شد که او خدمت و وظیفه را در درجه افسری انجام دهد. سوابق خدمت نظام و وظیفه او خدمت تائین و غیر افسری است (پرونده ستاد ارتش)^۲

بعد از شهریور ۲۰... زندانیان سیاسی... از زندان‌های جنوب مرخص شدند... عبدالصمد کامبخش و الموتی‌ها با مشکلات فراوان... به سمت تهران عزیمت کردند و در میدان بهارستان به منزل خانم دکتر اختر کامبخش همسر آقای کامبخش وارد شدند. در همین منزل بود که اولین تماس و آشنایی با دکتر کیانوری برادر اختر خانم که تازه از

۱- خلیل ملکی، نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۷

۲- ضیاءالدین الموتی، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبش‌های چپ، انتشارات

چاپخش، تهران ۱۳۷۰، ص ۳۱۲

کشور آلمان آمده بود به عمل آمد. درست ۲۴ ساعت بعد از اولین آشنایی با کیانوری بحث بسیار گرم و داغ بین کیانوری و ضیاءالموتی در مورد جنگ درگیر شد. کیانوری به شدت طرفدار آلمان نازی بود و عقیده داشت که آلمان نازی شکست ناپذیر است و هیچ‌گاه شکست نخواهد خورد و بر جهان مسلط خواهد شد. ضیاءالموتی برعکس معتقد بود که به علت هجوم ناجوانمردانه و جنگ تجاوزکارانه که در جهان کشور آلمان نازی به راه انداخته و قتل عام مردم آلمان متجاوز و محکوم به شکست است. دامنه بحث و گفتگو و جدال لفظی شدت گرفت و بالاخره طرفین دست به یقه شدند و کار مجادله بالا گرفت که اختر خانم وارد صحنه شد و آن دو نفر را از یکدیگر جدا کرد. سپس کامبخش رسید و به ضیاء گفت که کیانوری تدریجاً حقایق را خواهد فهمید و نظرات خود را اصلاح خواهد کرد.^۱

در حوزه انتخاباتی مازندران در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران، آقایان رحمانقلی خلعتبری، نورالدین کیانوری و ضیاءالموتی کاندید بودند. پس از چند هفته... فعالیت انتخاباتی در یکی از روزها آقایان هوشنگی مسئول اتحادیه کارگران بندر نوشهر که ترک مهاجر بود... به منظور اعلام نظر آقای نوبکف کنسول شوروی در نوشهر به ضیاءالموتی گفت که کنسول پس از یک ساعت مذاکره با کیانوری پیغام داده است که کیانوری را از شمال اخراج کنید... کیانوری برای کنسول توضیح داده است که بین سه نفر کاندید و کالت حزب، او صالح‌ترین آنهاست (سپس کیانوری بنا به روایت ضیاءالموتی ضعف‌های متضاد هر یک از دو کاندیدای دیگر را به تفصیل برشمرده و گفته) اما من تحصیل کرده کشور آلمان و دکتر و بعلاوه از خانواده‌های معروف مازندران و فاقد ضعف هستم. آقای نوبکف پس از استماع حرف‌های کیانوری، از سوابق تحصیلی او در کشور آلمان و اینکه در دوران فعالیت‌های حزب نازی او چه رابطه و فعالیتی داشته است صحبت به میان می‌کشد و از او می‌خواهد چگونگی را بیان دارد. پس از مذاکرات لازم جای انکار باقی نمی‌ماند و

عضویت نامبرده در حزب فاشیست بی شبهه تلقی می شود. سپس نویکف می گوید... آقای دکتر! با ملاحظه سوابق سیاسی و اجتماعی شما در دوران تحصیل در کشور آلمان نازی، صلاح این است که از شمال بروید و به کمیته مرکزی حزب توده ایران مراجعه کنید. آقا جان هوشنگی سپس اضافه کرد که آقای نویکف گفت که از سوابق کیانوری آقای علی اوف کاردار سفارت شوروی... نیز مستحضر است.^۱

۲۳- نظر یوسف افتخاری

دروغگوی بزرگ، کیانوری است نه من... من گوبلز نیستم، کیانوری فاشیست است و فاشیستی فکر می کند... نمی خواستم به نوشته های پرت و پلاپی که گفته یا نوشته جواب بدهم. دلیلش این است که عقیده دارم آدم نباید آنقدر خودش را کوچک کند که با کیانوری طرف شود. واقعاً تنزل مقام انسان است. کیانوری آمده در تلویزیون صریحاً اعتراف کرده و خودش را جاسوس معرفی کرده است. ما ایرانی هستیم و طبعاً و فطرتاً از جاسوس نفرت داریم... در ایران آنچه من می شناسم روس ها کسانی را برای پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی داشته اند. مثلاً رضا روستا که مدت پنج سال به اتهام ثابت شده جاسوسی محکوم بود و یکی هم آقای کامبخش شوهرخواهر کیانوری. کیانوری [در ص ۸۳] می گوید «یوسف افتخاری را ندیده ام و نمی شناسم» دروغ می گوید. کیانوری را آقای مهندس عتیقه چی در شاهی (قائم شهر) به من معرفی کرد که به نظرم هنوز زنده است و گفت مهندس است، آن وقت آقای کیانوری در حزب توده نبود. جلسه ای بود که کیانوری حضور داشت، مهندس عتیقه چی هم بود. صحبت مهندس رستم از مهاجرین قفقاز پیش آمد. کیانوری داشت از قدرت و نفوذ خود صحبت می کرد. گفتم چه خوب شد، مهندس رستم بیکار است، خیلی هم بیچاره است. مهاجر است کسی را هم ندارد. زن دارد دوسه تا بچه هم دارد. آقای کیانوری بهتر است یک کار برای ایشان تهیه کند. آقای کیانوری گفت «عجب حرفی زدی؟ آنها را که

ضعیف‌اند باید کشت، آنکه قوی است [باید] بماند روی صحنه، این نظام طبیعت است، کاری نمی‌شود کرد» دیدم خیلی پرت و پلامی گوید.^۱

۲۴- نظریه همایون کاتوزیان

نورالدین کیانوری که چندی پس از تأسیس حزب توده به آن پیوست... در ابتدای اشغال متفقین هنوز از اعضا و علاقه‌مندان دو آتشه حزب نازی به شمار می‌رفت.^۲

۲۵- عقیده بابک امیر خسروی

کیانوری به داستان‌سرایی خود ادامه می‌دهد تا برای دوران تحصیلی‌اش در آلمان، سابقه «ضد فاشیسی» جور کند. البته تحقیق درباره گفته‌های او غیرمقدور است. آن بنایی که خود وی نامش را به خاطر ندارد و یا آقای گوتزالس که از وی مسن‌تر بوده، حالا هفت کفن پوسانده‌اند. اما آنچه صادقانه می‌توانم گواهی بدهم این است که در دوران جوانی و آغاز فعالیت خود در حزب، بارها از افراد مختلف که اصلاً خصومتی با کیانوری نداشتند و حتی دوستش می‌داشتند شنیده بودم که کیانوری در دوران دانشجویی در آلمان، در سازمان‌های جوانان نازی عضو و فعال بوده است... چنین گرایشی فی‌نفسه عیب نبود. عیب آن است که انسان در دادگاه تاریخ حقیقت را نگوید و گذشته خود را کتمان کند و افسانه بسازد. آنچه فکر مرا درباره کیانوری تقویت می‌کند و ضمناً بر ادعای «ضد فاشیست» بودن کیانوری در آن سال‌ها سایه می‌افکند، مقدمه‌ای است که کیانوری بر تز دکترای خود از دانشکده فنی آخن در سال ۱۹۳۹، یعنی در اوج قدرت نازی‌ها در آلمان و شروع جنگ جهانی دوم نوشته است....:

دو همسایه پرتوان ولی ناآدمی ایران، انگلستان و روسیه، از ده‌ها سال پیش

۱- یوسف افتخاری (مصاحبه) مجله کهکشان، شماره ویژه نوروز، فروردین ۱۳۷۲، صص ۳۳ و ۳۴، تأکید در متن مأخذ است.

۲- مقدمه ویراستار در H. Katouzian (ed.) Musaddiq's Memoirs, London: Jebheh, 1988

کوشیدند از هر پیشرفت مردم ایران جلو گیرند... تا سال ۱۹۲۱ چنین بود. در این سال مردی بزرگ، میهن دوستی سرسخت به میان آمد. در ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ اعلیحضرت رضاشاه پهلوی که در آن زمان در قزوین بود و سرفرماندهی نیروهای ارتش را در شمال داشت کودتائی کرد و پروزمندانان آن را به انجام رسانید. پس از چند سال که از برجیده شدن خاندان قاجار گذشته بود، رضاشاه در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۵ به شاهی ایران برگزیده شد... دو همسایه بزرگ ایران باز می کوشیدند راه پیروزی را بر منجی و نایفه ایران ببندند. این دو همسایه بزرگ توطئه های پلیدی می چیدند... شاه در زمان کوتاهی این قیام ها را سرکوب کرد. پس از این سرکوبی ها بود که کار آبادانی بزرگ توانست آغاز شود...

این سند که اصل آن در کتابخانه دانشگاه آخن - آلمان وجود دارد، سیستم فکری کیانوری را در سنی که دانشگاه دیده و به درجه دکترا رسیده است منعکس می کند، در واقع تمام افسانه باقی های قبلی او را بر باد می دهد. کیانوری این مطلب را وقتی می نویسد که طبق ادعای خود سال ها بود که به طور فزاینده ای شیفته شوروی شده بود و قاعدتاً می دانست که شوروی، روسیه تزاری نیست. اطلاع داشت که «همر زمان» ادعائی او از «۵۳ نفر» و از جمله معلم و شوهر خواهر او کامبخش در زندان «اعلیحضرت رضاشاه پهلوی» است.^۱

۲۶- کارت شماره ۴۴۴

دیدیم کیانوری با چه ابتدالی دست به تحریف احوال شخصی خود زده است تا یک زندگینامه بدلی از خود به یادگار بگذارد. همچنین دیدیم که حریفان چگونه برنامه شبیه سازی او را نقش بر آب کردند.

چرا اغلب نویسندگانی که از تاریخ بعد از شهریور ۱۳۲۰ سخن می گویند، به

۱- بابک امیر خسروی «نقدی بر خاطرات کیانوری - ۲»، اطلاعات ضمیمه، ۲۸ شهریور ۱۳۷۲

محض مطرح شدن نام کیانوری، از فاشیست بودن و ارتباط او با حزب نازی آلمان صحبت می‌کنند؟ چرا همه جا به دنبال اسم کامبخش، بلافاصله نام آقای دکتر کیانوری به چشم می‌خورد؟ این دونفر غیر از وابستگی خویشاوندی، از جهت عملکرد، ذهنیت و خط مشی سیاسی و اجتماعی چه پیوستگی جدایی‌ناپذیری داشتند؟ این همه نویسندگان و پژوهندگان چه غرض و مرضی با این زوج خوشبخت دارند؟

ممکن است جواب برسد: کامبخش و کیانوری، تحصیلکرده، دارای نبوغ عملیاتی، شجاع، قاطع، اهل فلسفه اصالت عمل (Pragmatisme!) سیاست‌شناس، کارشناس برجسته تحزب و غیره و غیره بوده‌اند، لذا محسود سایر نخبگان حزب توده واقع شده‌اند. در این صورت، می‌شود گفت حزب توده چگونه حزبی بود که ظرف ۴۰ سال فقط توانست دو رهبر والا تربیت کند که در نقطه مقابل دیگر رهبران انقلابی بایستند؟ با کیانوری چه حساب خرده‌ای داشتند و دارند، این همه خاطره‌نویسان حزب توده و خارج از آن چرا با او طرف شده‌اند، و از میان خیل روشنفکران حزبی چرا فقط کیانوری را جانشین برحق کامبخش و مرتبط با سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی شوروی (و به قولی وابسته به کا.گ.ب و ساواک و ام.آی.۶) دانسته‌اند؟ چرا برای هیچ‌یک دیگر از تحصیلکردگان در کشور آلمان که به کمونیسم روی آوردند سابقه فاشیستی ثبت نکرده‌اند؟

اگر کیانوری درست می‌گوید که حتی قبل از ۱۳۱۴ نمایلات کمونیستی داشته و این علاقه ادامه یافته، چرا با تأسیس حزب توده به آن نپیوست و چندین ماه از تشکیل آن گذشته بود تا به عضویت حزب درآمد؟ او در صفحه ۷۲ با غرور شماره کارت عضویت خود را ۴۴۴ ذکر می‌کند و آن را دلیل علاقه‌ای می‌داند که به سرعت باعث جذب او در حزب شده است و می‌گوید شماره ۴۴۴ عضویت او به معنای آن است که «تا آن وقت در تمام ایران ۴۴۴ نفر عضو حزب بودند» با وجود این مدعی است «به این ترتیب من در اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ - یعنی ۶ ماه بعد از تأسیس حزب - وارد حزب شدم» و از تمام این شماره و تاریخ‌ها به نفع اعتقادات ضد فاشیستی خود بهره‌برداری می‌کند و می‌پرسد آیا «چنین کسی می‌تواند فاشیست باشد؟» ولی برای حفظ آنچه